آرّان، سرزمینی در قفقاز که حدود آن در دوره‌های مختلف تا اندازه‌ای متغیر بوده است و نام آن را جغرافی نگاران به شکلهای گوناگون آورده‌اند. در نوشته‌های مؤلفان یونانی و رومی عهد باستان و سده‌های میانه، نام این سرزمین به صورت آلبانیا و آریانیا، و نام مردم آن آلبانوی و آریانوی آمده است (مارکوارت، 118-116). در زبان گرجی این نام به صورت رانی (همو، 116 ؛ EI^2) و در متون ارمنی، آلوانْک (آلوان) و آغوانْک (آغوان) نوشته شده است (بارتولد، III/334؛ خورنی، 64؛ کسروی، کاروند، ۳۶۸).

نام آلبانیا و مردم آنجا از سدهٔ ۴ق‌م در جهان باستان شناخته بود. این نام نخستین بار در مآخذ اواخر سدهٔ ۴ و اوایل سدهٔ ۳ق‌م ذکر شده است (آکوپیان، 12). استرابن در اثر خود، از آلبانیا یاد کرده است (V/226-228). آرین مورخ یونانی به شرکت آلبانیا در پیکار گوگمل در ۳۳۱ق‌م در زمرهٔ سپاهیان داریوش سوم اشاره دارد (نک: I/247). شرق قفقاز در مآخذ پارتی به صورت اَرْدان ذکر شده است (علی یف، «پیرامون منابع ...[1]»، 19-18). گمان می‌رود نام اردان که در سدهٔ ۳ق‌م به سرزمین آلبانیای قفقاز اطلاق شده است، مربوط به همسایگان جنوبی آلبانیابوده باشد. این نام تاریخی کهن با «ارّان» که در متون جغرافیایی عهد اسلامی آمده، نزدیک است.

ریشهٔ واژهٔ اران شناخته نیست. گروهی از مؤلفان آن را بـا افسانه‌هایی درآمیخته‌اند. موسیٰ کاغان کاتواتسی مؤلف «تاریخ سرزمین آلوانک» در سدهٔ ۱۰م اران را مردی از نوادگان یافث فرزند نوح (ع) دانسته که بر سرزمین آلوانک فرمانروایی داشته است. اران چون مردی مـلایم و خوشخوی بود، وی را آغو یا آلو می‌نامیدند که در زبان ارمنی به معنای خوش خلق است. از این رو سرزمین زیر فرمان او آغوانک یا آلوانک نام گرفته است (ص 25؛ خورنی، 64-63).

جوانشیر قراباغی مؤلف *تاریخ قراباغ* که در ۱۲۶۳ق/۱۸۴۷م نگارش آن را آغاز کرده، دربارهٔ وجه تسمیهٔ اران چنین نوشته است: «چون در زمان نوح پیغمبر علیه السلام که طوفان شد و بعد از مدتی که از طوفان گذشته بود، یکی از اولاد و احفاد نوح علیه السلام در این ولایتها که میان رود کر و ارس واقعند و عبارت باشد از شهر تفلیس و گنجه و ایروان و نخجوان و اردوباد و بَرْدَع و بیلقان که در خاک قراباغند و الحال هر دو خراب هستند، در این ولایتها و خاکها حکمران و صاحب شده و آباد نموده و همه را با نام خود گذاشته موسوم به اران کرد، چون که نام خود او اران بوده است» (ص ۳-۴). در متون عربی، اران به صورت الران (یعقوبی، ۱/۱۷۸، ۲/۴۷۵) نوشته شده است. در برخی متنها آن را به صورت آران نیز نوشته‌اند (منجم باشی، ۳، ۱۵، ۱۶). یاقوت اران را نامی عجمی ذکر کرده است (۱/۱۸۳). در برخی مآخذ به صورت ران نیز آمده است (آکوپیان، 5).

نمونهٔ دیگری که مؤید وجود اران و منطقه ای مرزبان نشین در دوران پیش از اسلام است، عنوان ارانشاه است که دربارهٔ فرمانروایان این سرزمین به کار رفته است (سوازیـان، «دودمـان مهـرانیان...[2]»، 80). کاغان کاتواتسی ضمن شرح احوال دودمان مهران که از خویشاوندان خسرو پرویز پادشاه ساسانی بوده‌اند، به وَرْدان دلاور اشاره می‌کند و می‌نویسد که او قصد داشت دودمان کهن ارانشاهان را بر افکند. نکتهٔ قابل توجه آنکه مؤلف عنوان ارانشاهان را به کسر الف «ارانشاهیک» نوشته است (ص 94).

دربارهٔ محدودهٔ اران نظریه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی منطقهٔ میان دو رود کر و ارس را اران نامیده‌اند و برخی دیگر فاصلهٔ میان ارس و دربند قفقاز را. با این وصف محدودهٔ این سرزمین از عهد باستان تا سده‌های ۵ ـ ۷م به تقریب یکسان بوده، و محدودهٔ کنونی جمهوری آذربایجان را در بر می‌گرفته است (نووسلتسف، 7). به نوشتهٔ استرابن ۵٬۴۰۰ استاد (از واژهٔ لاتینی stadium و واژهٔ یونانی stàdion که به عنوان مقیاس طول معمول بوده، معادل ۱۸۵ متر است) طول سواحل دریای خزر در سرزمین اران و کادوسها واقع شده است (V/243,245).

استرابن از وجود ۲۶ قبیله در اران یاد کرده است که هر یک زبان خاص و فرمانروای ویژهٔ خود را داشتند، ولی گویا در زمان او یک پادشاه بر سراسر این سرزمین فرمان می‌رانده است (V/229). گمان می‌رود این اتحاد پیش از لشکرکشی پُمْپِئوس در ۶۴ ـ ۶۵ق‌م صورت گرفته باشد (آکوپیان، 18). برخی مؤلفان، رود کر را مرز میان اران و ارمنستان نوشته‌اند (فاوستوس، 162؛ کاپانتسیان، 5) و شمال این رود را مرز جنوبی اران دانسته‌اند، ولی برخی از وجود ارانیها در هر دو سوی رود یاد کرده‌اند (علی‌یف، «پیرامون منابع»، 23). چنین بر می‌آید که مرز شمالی اران از دربند فراتر نرفته است. حد غربی این سرزمین به رودهای آلازانی و ایوری[3] منتهی می‌شده است. مرز شرقی اران نیز دریای خزر بوده است (همو، «دربارهٔ اقوام...[4]»، 18). آکوپیان ضمن شرحی دربارهٔ اران، محل آن را در فاصلهٔ رود بزرگ کر و کوههای قفقاز نوشته، و منطقهٔ جنوب رود کر را بلاسکان نامیده است (ص 100). در کتیبهٔ شاپور اول پادشاه ساسانی در نقش رستم که تاریخ آن ۲۶۲م است، از پیروزیهای بزرگ و فرمانروایی وی بر بسیاری از سرزمینها، از جمله گرجستان، اران و بلاسکان به عنوان یکی از کوستهای (ایالتهای) تابع ایران با نام کوست (ایالت ـ سرزمین) کاپ کوه (قاف کوه) قفقاز یاد شده است (همو، 101؛ لوکونین، 125).

در متون اسلامی نیز منطقهٔ اران از سوی جغرافی‌نگاران به شرح آمده است. ابن خردادبه، ارمینیه را به ۴ منطقهٔ بخش کرده، و اران را ارمینیهٔ چهارم نامیده است (ص ۱۲۲)، ولی بلاذری آن را با عنوان ارمینیهٔ اول ذکر کرده است (ص ۱۹۴). ابن حوقل که خود به اران سفر کرده، آن سرزمین را شامل دو بخش دانسته، و ارانین نامیده است (۲/۳۴۹). وی بردعه، الباب (دربند) و تفلیس را بزرگ‌ترین شهرهای

1. «K voprosu ob istochnikakh...» 2. «Rod...» 3. Iori 4. «K voprosu o plemenakh...»

آنجا، و شهرهای بیلقان، ورثان، برديج، شماخيه (شماخي)، شروان، لایجان، شابران، قَبَله، شکی (نوخای کنونی)، شمکور (شامخور کنونی) جنزه (گنجه) و شهرهای کوچک دیگر را متعلق به اران دانسته است (۳۴۲/۲). در سدهٔ ۴ق اران سرزمینی چنین گسترده بود. از آن پس، گاه سرزمینهای میان دو رود کر و ارس را اران نامیدند و از بلاد شروان در شمال رود کر جداگانه نام بردند. مهم‌ترین شهر اران در روزگار باستان کَبَله نام داشت. بطلمیوس این شهر را با همین تلفظ[1] و پلینیوس کبلکه نامیده‌اند. در برخی مآخذ این شهر به صورت کَوَلَکْ و در متون عهد اسلامی قَبَله نگاشته شده است (بارتولد، III/334). خرابه‌های تختگاه قدیمی اران هنوز در بخش کوتکاشِن قفقاز باقی است (BSE^3, I/391).

در ۳۸۵م دولتهای ایران و بیزانس به سبب ضعف دولت ارشکیان ارمنستان، این سرزمین را میان خود قسمت کردند. بخش تابع رومیان زیر فرمان ارشک سوم شاه پیشین آن سرزمین بود، ولی بخش تابع ایران از سوی شاپور سوم پادشاه ساسانی به خسرو چهارم از دودمان اشکانی واگذار شد که سرزمین اران را نیز شامل می‌شد. نمایندگان این دودمان تا ۴۲۸م بر این سرزمین فرمانروایی داشتند. بهرام گور (۴۲۰-۴۳۹م)، اردشیر پنجم، فرمانروای این سرزمین را برکنار کرد. از آن پس این منطقه به مرزبانانی که دست نشاندهٔ شاهنشاه ساسانی بودند، سپرده شد. از آن زمان دو استان کنارهٔ رود کر، اوتیک و آرتساخ که بعدها از سوی ترکان قراباغ نام گرفت، تابع مرزبانی اران شد (آکوپیان، 109-110). شاپور سوم خواهر خود زروان دخت را به همسری خسرو شاه ارمنستان داد که بر اران نیز فرمانروایی داشت. برخی محققان با اتکا به نوشتهٔ یغیشه[2] (ص 91, 114, 116) مورخ ارمنی سدهٔ ۵م، تاریخ الحاق آرتساخ به سرزمین اران را پس از سالهای ۴۵۰-۴۵۱م دانسته‌اند (آکوپیان، 115). دولت ساسانی در سدهٔ ۵م در شرق قفقاز مرزبانی اران را پدید آورد که نواحی اطراف دریای مازندران و حوالی رود کر تا دربند قفقاز را شامل می‌شد. یغیشه ضمن شرح حوادث سال ۴۵۰م از شخصی به نام سِبوخت با سمت مرزبان چور (دربند) یاد کرده است (ص 77). گمان می‌رود این شخص مرزبان اران بوده باشد (یوزباشیان، 183).

پس از مرگ یزدگرد دوم در ۴۵۷م فرزندانش برای کسب تاج و تخت به رقابت برخاستند. فرمانروای اران به سبب وجود آشفتگی در دولت ساسانی سر به شورش برداشت (یغیشه، 169). مبارزه برای تخت و تاج ایران سرانجام به سود پیروز (حک ۴۵۹-۴۸۴م) پایان پذیرفت. در پنجمین سال پادشاهی وی شورش اران سرکوب شد (همو، 171-170). بدین‌سان پس از ۵ سده، پادشاهی اران پایان گرفت و ساقط شد. ساسانیان احتمالاً مقر مرزبانی را از چور به منطقهٔ امن‌تری در کرانهٔ راست رود کر، یعنی شهر پرتو (بردعه) ــ که بعداً تجدید بنا شد ــ انتقال دادند (آکوپیان، 122). به نوشتهٔ کاغان کاتواتسی، پرتو به فرمان پیروز پادشاه ساسانی توسط واچه شاه اران تجدید بنا شد و پیروز آباد نام گرفت (ص 39). این نکته بعید می‌نماید، زیرا واچه همان کسی است که پس از مرگ یزدگرد دوم سر به شورش برداشته بود. مورخان و جغرافی‌نگاران اسلامی با اتکا به مآخذ اواخر عهد ساسانی، تجدید بنای پرتو را با دوران پادشاهی قباد (۴۸۸-۵۳۱م) مرتبط دانسته‌اند. منابع تاریخی نیز مؤید این نکته‌اند، زیرا شهر بردعه و دست کم بخشی از آن «فیروز قباد» نامیده شده است (ابن خردادبه، ۱۲۳؛ بلاذری، ۱۹۵).

از سدهٔ ۴م در اران مسیحیت به عنوان دین رسمی پذیرفته شد. از مآخذ چنین بر می‌آید که گریگوریس نوادهٔ گریگور روشنگر و فرزند وردان، جاثلیق ارمنی مقام اسقف آن سرزمین را عهده‌دار گردید و برای از میان بردن بقایای بت پرستی کوشش بسیار کرد (فاوستوس، 148-156؛ خورنی، 149-148). چور در آغاز اسقف نشین اران بود، ولی در دومین سال پادشاهی خسرو انوشیروان مقر بطریرک از چور به پرتو تختگاه جدید اران انتقال یافت (کاغان کاتواتسی، 71).

چنین به نظر می‌رسد که تا سدهٔ ۵م زبان ارانی فاقد خط و کتابت بود. در این سده الفبای ارانی از سوی کشیشان ارمنی تدوین شد. الفبای مزبور شامل ۵۲ حرف بود (BSE^3, I/250)، زیرا در زبان ارانی اصواتی وجود داشتند که زبان ارمنی فاقد آنها بود (بارتولد، II(1)/672). پس از ظهور الفبای ارانی، کتابهای مقدس مسیحی از زبان ارمنی به ارانی برگردانده شد (همانجا). گمان می‌رود زبان گرگرها پایه و اساس زبان نوشتاری مردم اران را تشکیل می‌داده است (خورنی، 193-194). تاکنون نمونهٔ روشنی از خط و کتابت مردم اران در دوران پیش از اسلام به دست نیامده است (بارتولد، II(1)/662). شاید بتوان در ناحیهٔ باکو نمونه‌هایی از خط ارانی را یافت (همو، II(1)/662-663)، ولی این مسأله نیازمند تحقیق است. در ۱۹۸۰م در ناحیهٔ «لاچین» جمهوری آذربایجان، کتیبه‌ای سنگی کشف شد که از سوی محققان انستیتوی تاریخ فرهنگستان آذربایجان، کتیبه‌ای ارانی معرفی شد، اما دانشمندان ارمنی این نظر را مردود دانستند. گفته شده که این کتیبه به خط و زبان ارمنی است (سوازیان، «دربارهٔ کتیبه ...[3]»، 276-280).

پذیرش آیین مسیحیت سبب شد که شورشهای مردم اران برضد دولت ساسانی صبغهٔ دینی به خود بگیرد. در شورش ارمنیان در ۴۵۱-۴۵۲م برضد سیاست یزدگرد دوم، ارانیها شرکت بالنسبه وسیعی داشتند. یغیشه که خود در این ماجرا، وردان (وارطان) مامیکونیان سردستهٔ شورشیان را همراهی کرده بود، دربارهٔ فشار یزدگرد دوم بر شورشیان و واداشتن شاه اران به پذیرش آیین زرتشت، نوشت که «یزدگرد، شاه شاهان با اصرار او را به مغ بدل کرد» (ص 169). پس از این واقعه یزدگرد دوم آذر هرمزد را که از دودمان شاهان پارتی بود، به مرزبانی ارمنستان گمارد و تنی چند از سران شورش را پس از کشته شدن وردان مامیکونیان به ماورای خزر تبعید کرد. پیروز فرزند یزدگرد

1.Chabala 2.Egishe 3.«Ob odnoi ...»

که عنوان کوشانشاه داشت و بر ناحیهٔ وسیعی از آسیای مرکزی فرمان می‌راند، در ۴۵۷م آن گروه از تبعید شدگان را که زنده مانده بودند، به سرزمینهایشان بازگرداند (یوزباشیان، 13؛ لوکونین، 138). قباد اول (کواد) سرزمین اران را گشود و دربند را به تصرف آورد (بلاذری، ۱۹۴؛ یعقوبی، ۱۷۸/۱). در عهد خسرو انوشیروان سرزمینهایی که در گذشته بخشی از اران به‌شمار می‌آمد، به فرمانروایان و امیرانی چند واگذار شد که هر یک عنوان خاصی چون فیلان شاه، لیران شاه، شروان شاه و جز آن داشتند (بلاذری، ۱۹۶؛ سوازیان، «دودمان مهرانیان»، 79).بدین‌سان مرزبانی اران قطعه قطعه شد (همانجا). در اواخر سدهٔ ۶ و اوایل سدهٔ ۷م مهرانیان زمام امور اران را به دست گرفتند. مهران که از خویشاوندان خسروپرویز بود، به شهر پرتو رفت. وی در اران شهری ساخت و آن را مهراوان نامید. در سدهٔ ۶م قباد اول پادشاه ساسانی برای جلوگیری از هجوم هونها در ناحیهٔ پرتو، پایگاههایی مستحکم بنا کرد. از آن پس پرتو، تختگاه اران شد و کبلک (قبله) اهمیت پیشین خود را از دست داد. در ۶۲۸م ترکان و خزران به سرزمین اران حمله بردند. نخست دربند را گشودند و آنگاه به پرتو درآمدند. مردم شهر ناگزیر به کوهستانها پناه بردند (کاغان کاتواتسی، 79-78؛ گومیلف، 194-193).

مهرانیان پس از مرگ خسروپرویز نیز بر اران فرمان راندند. یکی از آنان وراز گریگور نام داشت که جاثلیق اران بود. فرزند وی جوانشیر در جریان فتوحات مسلمانان شهرت یافته است (کاغان کاتواتسی، 94-93). دورهٔ فرمانروایی جوانشیر بر اران را سالهای ۶۳۶ ـ۶۷۰م نوشته‌اند (بنیاداف، 151). وی با عنوان «سپهبد اران» در جنگهای یزدگرد سوم با عربها شرکت داشت و چون یزدگرد تیسفون را رها کرد، جوانشیر از راه آذربایجان به اران بازگشت (کسروی، *شهر یاران* ....، ۲۶۷).

چنین به نظر می‌رسد که فتح ارمنستان و گرجستان و اران در سالهای ۲۴ـ ۲۶ق/ ۶۴۵ـ۶۴۷م و در عهد خلافت عثمان توسط حبیب ابن مسلمهٔ فهری و سلمان بن ربیعهٔ باهلی صورت گرفته باشد. سلمان بن ربیعه به بیلقان و بردعه درآمد و تا شروان که بخشی از سرزمین اران بود، پیش رفت (یعقوبی، ۱۶۸/۲). چندی بعد معاویة بن ابی سفیان، برادر جوانشیر به نام وراز تیرداد (ارمنی: واراز تردات) را به فرمانروایی اران و عامل خلیفه در آن سرزمین منصوب کرد (بنیاداف، 165) و بدین‌سان حاکمیت بنی امیه بر اران مستقر شد. در عهد خلفای عباسی نیز فرمانروایان اران به صورتی نیمه مستقل خراجگزار خلافت بودند. مهرانیان گرچه در روزگار خلافت رو به ضعف نهادند، با این وصف تا مدتی موجودیت خود را حفظ کردند. آخرین فرمانروای اران از دودمان مهران همانند برادر جوانشیر، وراز تیرداد دوم نام داشت که در ۲۰۷ق به دست نرسه یا نرسی (ارمنی: نرسس) کشته شد (*ایرانیکا*). یعقوبی از نرسی با عنوان بطریق اران یاد کرده است (۴۶۱/۲). سهل بن سنباط فرمانروای اران که بابک خرم‌دین را دستگیر و به افشین عامل معتصم خلیفهٔ عباسی تسلیم کرده بود، نیز عنوان بطریق داشت (همو، ۴۷۴/۲ـ ۴۷۵). کاغان کاتواتسی از سهل با عنوان ارانشاه (ارانشاهیک) یاد کرده است (ص 164). در کتاب مسعودی، ایرانشاه آمده است که گمان نمی‌رود مقرون به صحت باشد. وی می‌نویسد محمدبن یزید که اکنون به عنوان شروانشاه شهرت دارد، به تبعیت از گذشتگان خویش ایرانشاه بود و چون علی بن هیثم شروانشاه درگذشت، محمد بر قلمرو او استیلا یافت (۲۲۸/۱). از نوشتهٔ مسعودی چنین بر می‌آید که این واقعه اندکی پیش از ۳۳۲ق/۹۴۴م روی داده است. این نوشته خود می‌رساند که ایرانشاه باید همان اَرانشاه و به قول کاغان کاتواتسی اِرانشاه بوده باشد.

در ۳۳۲ق بردعه، تختگاه اران مورد حملهٔ روسها قرار گرفت (ابوعلی مسکویه، ۶۲/۲ـ۶۳)، ولی کسروی این تاریخ را خطا دانسته، و آغاز هجوم روسها را در ماه آخر بهار یا ماه نخستین تابستان ۳۳۳ق نوشته، و جنگ سالار مرزبان محمدبن مسافر از دودمان سالاریان را با روسها در پاییز ۳۳۴ق ذکر کرده است (همان، ۷۸). پس از آن شهر بردعه که دستخوش ویرانی شده بود، اهمیت خود را از دست داد و گنجه جای آن را گرفت (بارتولد، III/335). یاقوت در روزگار خود از بردعه به عنوان قریه‌ای کم اهمیت یاد کرده است (۵۵۹/۱). مرزبان تا ۳۴۰ق/۹۵۱م بر اران و آذربایجان حکومت کرد. پس از آن اران زیر سلطهٔ شدادیان گنجه قرار گرفت که مقتدرترین آنان ابوالاسوار شاوُرین فضل بن محمدبن شداد بود (منجم باشی، ۱۱ـ ۱۸؛ نیز نک: ابن‌اثیر، ۵۹۸/۹). در *قابوسنامه* این نام به صورت ابوالسوار ذکر شده است (عنصرالمعالی، ۲۰۰).

به سبب جنگها و اختلافهایی که در این منطقه روی می‌داده، زمان‌بندی رویدادها با آشفتگیهایی همراه شده است. در اواسط سدهٔ ۵ق/۱۱م طغرل بیک سلجوقی آهنگ اران کرد و ابوالسوار ناگزیر از فرمانبرداری شد و خطبه به نام طغرل کرد (کسروی، همان، ۳۰۲). پس از طغرل، الب ارسلان با سپاهی بزرگ از ترکان به اران و ارمنستان رفت و پس از گشودن سرزمینهای قفقاز، اران را در ۴۵۹ یا ۴۶۰ ق به فضلون دوم فرزند ابوالسوار واگذاشت (همان، ۳۰۵ـ۳۰۶). منجم باشی تاریخ ورود الب ارسلان را به سرزمین اران، ذیحجهٔ ۴۵۹ نوشته است (ص ۱۶). در این باره اختلاف نظرهایی وجود دارد. فرای معتقد است که الب ارسلان یکی از امرای خود به نام ساوتکین را به حکومت اران فرستاد (EI^2)، حال آنکه کسروی خلاف این نظر را ابراز داشته، و بر آن بوده است که ملکشاه سلجوقی این شهرها را از فضلون گرفت و به ساوتکین خادم خود سپرد و فضلون را بر استراباد گمارد (همان، ۳۰۷ـ ۳۰۸).

در عهد سلجوقیان، اران تجزیه شد و رفته رفته تحت نفوذ غزان قرار گرفت و زبان ترکی جانشین تمام زبانهای رایج در آن سرزمین شد (EI^2). اران گاه زیر فرمان شروانشاهان و گاه تحت نفوذ فرمانروایان آذربایجان بود. به عنوان نمونه قراسنقر مدتی بر اران فرمان راند. در روزگار او شهر گنجه در ۵۳۴ ق/۱۱۴۰م دچار زلزله‌ای شد که به نوشتهٔ ابن اثیر ۲۳۰ هزار نفر از اهالی، از جمله فرزندان قراسنقر

فرمانروای آن سرزمین کشته شدند (۷۷/۱۱). از ۶۱۸ق/۱۲۲۱م مغولان به سرزمین اران حمله بردند و نفوذ ترکان بر اران فزونی گرفت. اران در عصر سلجوقیان و متعاقب آن به روزگار مغولان تمام و کمال ترکی شد و ویژگیهای قومی و نیز نام خود را از دست داد (IA,I/598).

اران در اواسط سدهٔ ۱۸م به چندین خان نشین، ملک نشین و سلطان نشین کوچک تجزیه شد که در واقع تنها نامی داشتند: قراباغ، طالش، شکی، شروان، گنجه، باکو، نخجوان، اردوباد، دربند، قبه (قوبا) و لنکران. سلطان نشینها شامل: ایلی سو، آرش، کوتکاشن، کازاخ، شمشادیل، واراندین، جَرابَرد، گلستان، دیزک و خاچِن در قراباغ کوهستانی (علیا) بودند. پس از جنگهای ایران و روس و تصرف سرزمین قفقاز از سوی دولت روسیه، آن گروه از خانات که در خدمت امپراتوری روسیه قرار داشتند، تا اندازه‌ای به صورت نیمه مستقل به حیات خود ادامه دادند، ولی اندکی بعد تابع فرماندار کل امپراتوری روسیه در قفقاز شدند. این وضع تا ۱۹۱۸م ادامه داشت، تا اینکه با ورود قوای عثمانی به قفقاز، دولتی از سوی گروه مساواتیان تأسیس شد که نام جمهوری آذربایجان بر خود نهادند (نک: هـ د، آذربایجان، جمهوری شوروی سوسیالیستی).

بجز «تاریخ آغوان» (اران) نوشتهٔ کاغان کاتواتسی و برخی نوشته‌های پراکندهٔ دیگر، تنها اثر مستقل دربارهٔ تاریخ اران، کتابی است با عنوان *منشآت اران* که نگارندهٔ آن مسعودبن نامدار است. وی در عهد برکیارق پسر ملکشاه سلجوقی می‌زیست و منشی آلتونتاش فرمانروای اران بود. نسخهٔ خطی این کتاب در کتابخانهٔ ملی پاریس (شم ۴۴۳۳) است (IA، همانجا).

مآخذ: ابن اثیر، *الکامل*؛ ابن حوقل، محمد، *صورة الارض* ، لیدن، ۱۹۳۹م؛ ابن خردادبه، عبیدالله، *المسالک و الممالک* ، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م؛ ابوعلی مسکویه، احمد، *تجارب الامم* ، قاهره، ۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م؛ بلاذری، احمد، *فتوح البلدان*، لیدن، ۱۸۶۵م؛ جوانشیر قراباغی، میرزا جمال، *تاریخ قراباغ* ، باکو، ۱۹۵۹م؛ عنصر المعالی، کیکاووس، *قابوس نامه* ، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۴ش؛ کسروی، احمد، *شهریاران گمنام* ، تهران، ۱۳۳۵ش؛ همو، *کاروند*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶ش؛ مسعودی، علی، *مروج الذهب*، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۵۸ق/۱۹۶۵م؛ منجم باشی، احمد، *باب فی الشدادیة من کتاب جامع الدول*، به کوشش و. مینورسکی، کمبریج، ۱۹۵۳م؛ یاقوت، *بلدان*؛ یعقوبی، احمد، *تاریخ*، بیروت، دارصادر؛ نیز:

Akopyan, A. A., *Albaniya-Aluank v greko-latinskikh i drevnearmyanskikh istochnikakh* , Erevan, 1987; Aliev, K., « K voprosu o plemenakh kavkazskoi Albanii», *Issledovaniya po istotrii kulturi narodov Vostoka...*, , Moscow/Leningrad, 1960; id, « K voprosu ob istochnikakh i literature po istorii drevney Kavkazskoi Albanii», *Voprosi istorii Kavkazskoi Albanii* , Baku, 1962; Arrian, *Anabasis Alexandri* , London, 1976; Bartold, V. V., *Sochineniya,* Moscow, 1963-1965; BSE[3]; Buniyatov, Z. M., «Iz istorii Kavkazskoi Albanii VII-VIII v. v.», *Voprosi istorii Kavkazskoi Albanii* , Baku, 1962; Egishe, *O vardane i voine Armyanskoi* , tr. I. A. Orbeli, Erevan, 1971; EI[2]; Favstos Buzand, *Istoriya Armenii* , tr. M. A. Gevorgyan, Erevan, 1953; Gumilev, L. N., *Drevnie Turki* , Moscow, 1967; IA; *Iranica;* Kalankatuatsi, Movses, *Istoriya strani Aluank*, tr. Sh. V. Smbatyana, Erevan, 1984; Kapantsian, G.A., introd. *Istoriya...* (vide: Kalankatuatsi); Khorenatsi, Movses, *Istoriya Armenii* , tr. Gagik Sarkisyan, Erevan, 1990; Lukonin, V. G., *Kultura Sasanidskogo Irana*, Moscow, 1969; Marquart, J., *Ērānšahr* , Berlin, 1901; Novoseltsev A. P.,«K voprosu o politicheskoi granits Armenii i Kavkazskoi Albanii v antichnii period», *K osveshcheniyu problem istorii i kulturi Kavkazskoi Albanii i vostochnikh provintsii Armenii*, Erevan, 1991, vol. I; Strabo, *The Geography*, tr. Horace Leonard Jones, London, 1961 ; Svazyan , G. S. ,«Ob odnoi Albanskoi nadpisi», « Rod Mihranidov v Albanii», *K osveshcheniyu problem istorii i kulturi Kavkazskoi Albanii...*, Erevan, 1991, vol. I; Yuzbashyan, introd. *Egishe O vardane i voine Armyanskoi* , Erevan, 1971.

عنایت الله رضا

اُران، نک: وهران.

اَرْبابِ اَصْنام، نک: ارباب انواع.

اَرْبابِ اَنْواع، جمع ربّ النوع، اصطلاحی که هم در مباحث مربوط به تاریخ ادیان و مذاهب، و هم در نوشته‌های فیلسوفان به کار رفته است. در اینجا کاربرد فلسفی این اصطلاح بررسی می‌شود.

در میان فلاسفهٔ اسلامی نخستین بار سهروردی به طور صریح واژه‌های ارباب انواع و رب‌النوع را به کار برده (نک: ۴۵۳/۱، ۴۶۰، ۴۶۳)، و آنها را با مُثُل افلاطونی، طباع تامّ هرمسیان، و فرشتگان محافظ و مدبر انواع در آیین مزدیسنا (امشاسپندان) مترادف گرفته است. با توجه به این نکته، ضمن مطرح کردن سخنان سهروردی در این باره، اجمالی از تاریخچهٔ این بحث نیز خواهد آمد.

چنانکه مشهور است، نظریهٔ ایده‌ها، یا به تعبیر فیلسوفان اسلامی مُثُل، محور اساسی اندیشه‌های افلاطون بوده است. افلاطون این نظریه را در جای جای آثار خود پرورانده، و گسترش داده است. این نظریه از یک سو با مسألهٔ معرفت، و از سوی دیگر با عقیدهٔ قدم نفوس در اصطلاح حکمای اسلامی ارتباط پیدا می‌کند. ایده برای افلاطون در برگیرندهٔ مفهومهای کلی، ذات، صورت و جوهر است و چیزها با بهره‌داشتن از ایده‌ها، هستند و شناخته می‌شوند. در نظر این فیلسوف متعلق معرفت حقیقی باید ثابت و پایدار، یعنی معقول باشد، نه محسوس (کاپلستون، I(1)/188)؛ از این‌رو شناسایی حقیقی فقط شناسایی ایده‌هاست که همیشه باشنده و همیشه همان و پایدارند و شناخت چیزها در پرتو ایدهٔ آنها ممکن می‌شود. از سوی دیگر، ایده‌ها نه تنها بنیاد شناسایی چیزها، بلکه بنیاد هستی آنها نیز هستند و اشیاء محسوس به نسبتهای گوناگون از ایده‌ها بهره می‌گیرند و واقعیت می‌یابند. ایده‌ها «مجموعهٔ ذواتی هستند که صورتی نامتحرک دارند؛ دستخوش کون و فساد نیستند؛ مشوب به هیچ امر خارجی نیستند؛ به امر دیگری تبدیل نمی‌شوند؛ نه با چشم دیده می‌شوند و نه با هیچ حس دیگر، بلکه فقط با عقل دریافته می‌شوند» (کربن، *فلسفهٔ ایرانی...*، ۳۴).

متفکران اسلامی نظریهٔ ایده‌ها، یا مُثُل را با تعبیرهای خاص خود ــ که گاهی متفاوت با سخن افلاطون است ــ مطرح کرده‌اند. به عقیدهٔ این متفکران، افلاطون بر آن بود که هر نوعی از انواع جسمانیِ محسوس، مثالی در عالم عقل دارد و آن صورتِ بسیط نورانیی است قائم به خود که در مکان نیست. به دیدهٔ تحقیق، این صورتهای نورانی همانا حقایقند، چرا که از لحاظ مجرد بودن به منزلهٔ ارواح صورتهای نوعی جسمانیند، و صورتهای نوعی جسمانی از نظر مادی بودن، به